

ش

بسن لب زلفان زندگی جاوید است	رشته آه چو شد باره نفس میگرد
صدیقان کند حسن به حال که است	شناخ کل جنگ چون خوب نفس میگرد
مگر دید افسوس آنچه حاصل از وقت است	بهرم سپیدان پشت و شکم دست است
چون صافی کنی خود را متوق عثمان	جان اسبته خانان تن اسبته دان است
انبای جهان دارند یک کوه جزیره	دیوار تن حالی مایه بیمان است
چون بچشم آن لب میگویند	گر کم قطع لطم خون آید
بکه چشم فغم تنک بود	ناله ایچمه بیرون آید
گر چنین حسن بنان از عشق او مقنون	زلفه لیلی در نظر موی سرش چون نون
طینت اهل جهان بیانه یک باه است	آبرویم ریزد از جیب کسی دارون
استخوانم را که در دهن از جنگ هما	بعد مردهن بس که جویم بشود دیگر کون
ذاتی اهل سخن باشد رسایهای ظم	طفل معنی چون کشت قد معراج مؤذن
عقلت اندو دست دیوار در حمانه	کر کل سمانه ام از معراج اطون نون
شوکت از رویش بود نظاره من خوراک	از نگاه کردم من روی بهو اکل کون
سای مجلس از آن ترکس جاده بود	پیشینه مینا کف موج رم هو نون

بجواب آن زلف عنبر بار را دیدم که عجب	ز حاجتم بیالین بار را دیدم که عجب
مرا منیب پیر بالهای سایه افکن شد	بقرق خویشین دل را که می آید
پری از استیسان دیده من می برد	سحر گاه آن پری رجا را دیدم که
بجواب نا زین دیدم صدای پای هوایی	ز حاجتم نگاه بار را دیدم که می آید
چون بر اهرم حرم آن زلف سه حلقه زلف	رشته جاده شود مار و بره حلقه زلف
شانه دلیسوی او شوی همگان دارد	چشم اهرست جو این مار سه حلقه زلف
بال هر جویم بوستت گاه شود آید	میرم از خود دم گویا بصری آید
کرده انداز انش حل کرده تخم مرا	که بریزی خون من چون شعله بال
با بدلتان در چشم منستی چیده ام	گرفتم دست کرد از مال عنقا میر
بکه تم دارم از دیده گریان چو سیل	گر برد از چهره زنگم رو بدریا میر
بیره روزان محبت را حظه از من گشت	کرد و در تاریکی شب کی ز دنیا میر
عس چون متصل شده چو تن نهال	بهای فی جو بیرون ایوانی ناله
برنگی آسمان من گشته ام دارد در کلین	که بر بر سر زخم کل سینه جواله میگرد
پیشتر میگرد کمال صاف دل در کرم	تخم کوه بر سر در کرد بیتی میشود
پیشتر انام قوت سر و چو حسن میگرد	کل زبالیدن حسن تو ز بس میگرد

بسن لب